موضوع: بررسی حديث مدينه العلم

بررسی کتاب فتح الملک العلی در اثبات حدیث مدینه العلم

اشکال

اختلاف میان عالمان اهل سنت، در فروع دین است که اهمیت کم‌تری دارد، ولی اختلاف آنان با اهل بدعت در اصول دین است که دارای اهمیت بالایی است و خطا در آن به کفر می انجامد.

پاسخ

اولا: سخن در اصل مخالفت است نه در حق یا باطل بودن آن، و مخالفت در حد ذات خود نسبت به عدم امتثال دستور الهی، در مورد اصول و فروع دین یکسان است. بر ایا اساس کسی که حدیثی را درباره نکاح یا طلاق رد کند همانند کسی است که حدیثی را درباره اسماء و صفات الهی رد کند، و منکر آیه توحید همانند منکر آیه مربوط به طهارت است، زیرا مخبر به آن ها یکی است و همگی از جانب خداوند است.

و ثانیا: شما کسانی را به خاطر مخالفت در فروع، اهل بدعت دانسته اید، مانند کسی که مسخ بر خفین (پاپوش) را منکر شود، تا آن جا که این بحث را به کتاب های مربوط به اصول دین کشانده اید. این نشان دهنده آن است که ملاک مخالفت در احکام دینی بوده است نه خصوص اصول دین.

و ثالثا: شما نیز در باب اصول اختلاف کرده اید و درباره آیات و احادیث صفات با دیگران مخالفت کرده و آنچه را با عقایدتان موافق نبوده است، با ضعیف ترین وجوه تأویل کرده اید و جز آنچه را عقلتان پذیرفته، قبول نکرده اید، در نتیجه نصوص را تأویل کرده و با سلف در این باره مخالف نموده اید و یکدیگر را به فسق متهم کرده اید. بنابراین، مناط تفسیق اهل بدعت در مورد شما نیز موجود است.

اشکال

بدان جهت روایت اهل بدعت را نمی پذیریم که کذب در آنان شایع است، چنان که ابی لِهیَعه[[1]](#footnote-1) حکایت کرده که از فردی از خوارج پس از آن که توبه کرده بوده، شنیده است که گفته بود: ما هر گاه مطلبی را درست می دانستیم، در قالب حدیث می ریختیم. همچنین مُحرز ابورجاء قدری، پس از توبه از مذهب خویش، اقرار کرده است که احادیث را جعل می کرد تا مردم را به قدر معتقد سازد.[[2]](#footnote-2) علی بن حرب[[3]](#footnote-3) نیز گفته است: کسی می تواند که جز از اهل سنت حدیث نقل نکند، چنین کند، زیرا آنان دروغ نمی گویند، اما اهل بدعت دروغ می گویند.[[4]](#footnote-4) از مالک درباره رافضه سوال شد، وی پاسخ داد: با آنان گفت و گو مکن و از آنان روایت نقل نکن، زیرا دروغ می گویند.[[5]](#footnote-5) و از شافعی نیز نقل شده که کسی را مانند رافضی ها ندیدم که شهادت دروغ بدهد.[[6]](#footnote-6) شریک گفته است: از هر کسی که با او ملاقات کنم، اخذ علم (روایت) می کنم، غیر از رافضه، زیرا آنان جعل حدیث می کنند و آن را دین خود قرار می دهند.[[7]](#footnote-7) ذهبی نیز بدعت کبری را به رفض بر مذهب اهل شام منحصر دانسته و گفته است: به این نوع از بدعت اعتماد نمی شود، و یادآور شده است که من کسی از آنان را به صدق و امانت نمی شناسم، بلکه کذب شعار آنان و تقیه و نفاق دثارشان می باشد، پس چگونه سخن چنین افرادی پذیرفته می شود.[[8]](#footnote-8)

پاسخ

این توجیه از دو جهت باطل است:

الف) رافضیانی که ذهبی توصیف کرده است کسانی اند که شیخین را سبّ می کردند، لذا داخل در اهل بدعتی که مورد بحث ما است نمی باشند، زیرا تفسیق آنان به خاطر سبّ شیخین و نسبت دادن گناهان بزرگی که دلیلی ندارد، به آنان می باشد، نه به جهت بدعت ناشی از اجتهاد و رای. سبّ و تنقیص مطلق مومنان، دلیل ندارد، تا چه رسد به اصحاب رسول خدا (ص) و ارتکاب حرامی که مورد اجماع است، مشمول اجتهاد نخواهد شد. بنابراین، فسق این افراد به خاطر ارتکاب محرمات است، نه به جهت بدعت آنان، مضافا بر این که چنین افرادی – جز به ندرت- در اسناد روایاتی که در منابع اهل سنت نقل شده است، وجود ندارد. آنچه در سند روایات موجود است، تشیع همراه با غلو یا بدون غلو است، چنان که سخن ذهبی را پیش از این بازگو کردیم.

ب) در میان اصنافی از اهل سنت نیز کذب شایع است، مانند متعصبین اهل جمود در تقلید و قصه سرایان و واعظان، بلکه در میان زهاد و عباد تا جایی که ذهبی از جعفر مستغرق[[9]](#footnote-9) نقل کرده که ابن منده[[10]](#footnote-10) حافظ شنیده است که می گفت: هر گاه در سند روایتی زاهدی را یافتی دست خود را از نقل آن روایت بشوی[[11]](#footnote-11). ابن الصلاح[[12]](#footnote-12) گفته است: زیان بارترین وضاعین، قومی هستند که منسوب به زهد می باشند، زیرا با قصد قرب احادیث را وضع کرده اند و مردم نیز به خاطر اعتماد به آنان، آن ها را پذیرفته اند. [[13]](#footnote-13)

ابن وهب[[14]](#footnote-14) از مالک [بن انس] نقل کرده که گفته است: در مدینه اقوامی را درک کردم که اگر به واسطه آنان، استسقاء می شد، باران می بارید و علم و حدیث بسیاری را شنیده بودند، اما من از هیچ یک از آنها، حدیث اخذ نکردم، زیرا آنان اگر چه اهل زهد و خوف از خدا بودند، ولی این شأن (نقل حدیث) به مردی اهل تقوا و ورع و صیانت و اتقان و علم و فهم نیاز دارد. کسی که می داند از سرش چه چیزی بیرون می آید و این که در قیامت چه پیامدی برای او دارد، اما زهد بدون اتقان و معرفت، [در این علم] نفعی ندارد و حجت نیست، و از چنین افرادی علم دریافت نمی شود.[[15]](#footnote-15)

حافظ (ابن حجر) از ابن عدی نقل کرده که زکریا بن یحیی الوقار، متهم به وضع حدیث بود، زیرا احادیث ساختگی را از افراد موثق نقل می کرد و افراد صالح به این ویژگی شناخته می شدند که احادیث جعلی را درباره اعمال صالح نقل می کردند و برخی از آنان به وضع چنین روایاتی متهم بودند.[[16]](#footnote-16) همو از ابن مداینی نقل کرده که گفته است: روزی نزد احمد بن عطاء هجیمی زاهد رفتم و دیدم که از روی نوشته ای حدیث نقل می کند. پس از آن که مردم متفرق شدند، به او گفتم: آیا این احادیث را خود شنیده ای، که گفت: نه، بلکه این نوشته را خریده ام و در آن احادیث خوبی است برای مردم نقل می کنم تا از آن ها آگاه شوند و با نقل آن ها آنان به سوی خداوند ترغیب کنم. در آن ها حکمی (فقهی) یا تبدیل سنتی وجود ندارد. گفتم: آیا از خدا نمی ترسی، مردم را به احادیث دروغین از رسول خدا (ص) به سوی خداوند ترغیب می کنی؟![[17]](#footnote-17)

درباره سلیمان بن عمرو نخعی از حاکم نقل کرده که گفته است: با این که وی اهل زهد و عبادت بسیار بود، در این که جعل حدیث می کرد، شک ندارم.[[18]](#footnote-18)

عبدالله بن ایوب بن ابی علاج[[19]](#footnote-19)، علی بن احمد، ابن الحسن هکّاری،[[20]](#footnote-20) معلی بن صبیح موصلی[[21]](#footnote-21)، که همگی به زهد و عبادت شناخته می شدند نیز متهم به کذب و وضع حدیث می باشند. غالب زهاد و عباد مانند ابراهیم خوّاص[[22]](#footnote-22)، تسلم بن سالم خوّاص[[23]](#footnote-23)، سلم بن میمون خوّاص[[24]](#footnote-24) و دیگران را در زمره ضعفاء ذکر نموده اند.[[25]](#footnote-25)

اشکال

وضع حدیث و کذب مربوط به جاهلان از اهل زهد و عبادت بوده است.

پاسخ

در مورد اهل بدعت نیز وضع همین گونه بوده است، زیرا فاسقان آنان اهل کذب بوده اند، نه دینداران و پرهیزگارانشان، چرا که آنان را به صدق و پرهیز از کذب می شناسیم. آنان همانند ما به مجروح بودن اهل کذب و مردود بودن شهادت و روایت آنان معتقدند و کتاب های رجالی آنان گواه این مطلب است، مانند رجال نجاشی، ابن بابویه[[26]](#footnote-26)، علی بن فضّال، کشی، علی بن الحکم، ابن عقده، مازندرانی (ابن شهر آشوب)، طوسی (شیخ الطائفه) و دیگران، زیرا جرح و تعدیل از نظر آنان، همانند جرح و تعدیل از نظر ما است. و اهل جرح و تعدیل شهادت داده اند که در میان اهل بدعت، راویان صادق وجود داشته اند، چنان که سخن ذهبی را درباره این که در میان تابعیان اهل دین و ورع و صدق، تشیع شایع بوده است را پیش از این نقل کردیم. بنابراین، از این جهت میان اهل سنت و اهل بدعت تفاوتی وجود ندارد.[[27]](#footnote-27)

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. عبدالله بن لهیعة بن عقبه، ابوعبدالله الرحمن المصری الفقیه القاضی (م 174 هـ) [↑](#footnote-ref-1)
2. الجرح و التعدیل، ج2، ص 32 [↑](#footnote-ref-2)
3. علی بن حرب الطائی الموصلی (م 265 هـ) [↑](#footnote-ref-3)
4. الکفایة، ج1، ص 163 [↑](#footnote-ref-4)
5. میزان الاعتدال، ج1، ص 37 [↑](#footnote-ref-5)
6. همان، ص 28 [↑](#footnote-ref-6)
7. همان [↑](#footnote-ref-7)
8. همان، ج1، ص 6 [↑](#footnote-ref-8)
9. جعفر بن محمد نسفی مستغری (م 432 هـ). سیر اعلام النبلاء [↑](#footnote-ref-9)
10. محمد بن اسحاق بن مندة اصفهانی (م 395 هـ) از شیوخ حاکم، ابی الشیخ دابی نعیم. سیر اعلام النبلاء [↑](#footnote-ref-10)
11. تذکرة الحفاظ، ج3، ص 1103 [↑](#footnote-ref-11)
12. عثمان بن عبد الرحمن، ابوعمر، تقی الدین، ابن الصلاح (م 643 هـ). طبقات الشافعیة، ج5، ص 137 [↑](#footnote-ref-12)
13. علوم الحدیث، ص90 [↑](#footnote-ref-13)
14. عبدالله بن وهب بن مسلم، ابومحمد مصری فقیه (م 197 هـ). تهذیب التهذیب [↑](#footnote-ref-14)
15. اسعاف المبطأ برجال الموطأ، سیوطی، ص12 [↑](#footnote-ref-15)
16. لسان المیزان، ج3، ص 152 [↑](#footnote-ref-16)
17. لسان المیزان، ج1، ص 332 [↑](#footnote-ref-17)
18. همان، ج3، ص 297 [↑](#footnote-ref-18)
19. همان، ج3، ص 729 [↑](#footnote-ref-19)
20. همن، ج4، ص 719 [↑](#footnote-ref-20)
21. همان، ج6، ص 772 [↑](#footnote-ref-21)
22. المغنی فی الضعفاء، ج1، ص 44 [↑](#footnote-ref-22)
23. همان، ج1، ص 426 [↑](#footnote-ref-23)
24. همان، ج1، ص 427 [↑](#footnote-ref-24)
25. ر.ک: الموضوعات، ابن جوزی، ج1، ص 40- 41 ؛ الکامل فی الضعفاء، ج3، ص326- 327 ؛ ج7، ص 69- 70 [↑](#footnote-ref-25)
26. علی بن عبیدالله بن بابویه قمی رازی، مولف کتاب «فهرست اسماء علماء الشیعه و مصنفیهم» کان حیّا الی سنة (600هـ) . أمل الآمل، ج2، ص 194 [↑](#footnote-ref-26)
27. فتح الملک العلی، ص 185- 200 [↑](#footnote-ref-27)